



آرزو جمالی

درخاکی
عقیم
جوانه میزنم
از من
گلی میروید به نام
مرگ

کافورها
بوی دستهای مرا گرفته اند
واسکلتها
بدنبال من
ومن
در بی کولی روحم



رویا پیامنی



زینب زاهدی کته گنبدی



فاطمه ضرغامی



اشرف رشیدیگی

من هر روز چند بار می میرم
وگاهی کسی مشکوک می شود به مرگ من
جسم مرا کالبد شکافی می کند
اما هیچ وقت سرزمین کشف شده مرا پیدا
نخواهد کرد
او نمی داند
که خاطرات تو
با روز مرگی من هم دستند.

شب است
و خواب های کوتاه من
شسته می شوند
چرا این همه بارش
در بیداری ها
برای جوانه زدن زندگی
یا انتخاب مرگ
کافی نیست؟

اندوهی
پشت این شیشه چسبیده است
که سالهاست سرما دیده است
وبا تصویری
که تواز آن میبینی
گرم نمی شود

قرار
خسته شد دفتر شرم
وزمین
آوده به رفتنت
ساعت از حرکت ایستاد
وقرارمان پَرکشید
به کوچ پرستو ها

نور
میخندی
وسنگینی مدال را
سپید می کنی
وقتی
صورت باخت سرخ می شود
ومادر نور را
به ستاره ها می بخشد



محمود خاتمی (خاتم)

دنیا نه جای ماست از اینجا فرا تریم
از قید و بندِ عالمِ فانی رها تریم
وقتی که شعر میچکد از بام آسمان
با واژه های شعرِ خدا آشنا تریم
مانندِ شبنمیم که بعد از طلوعِ صبح
با کوچِ ناگهانیِ خود دلربا تریم
مقصودمان خداست در آغاز هر غزل
در انتهای شعر به او مبتلا تریم
با وِردِ آیه های غزل در سکوت شب
دائم به سجده ولی بی ریا تریم
هنگام کوچ دائمی از این سرای غم
چون غنچه شکفته شده خوش لقا تریم
در ازدحام ها و هیاهوی دیگران
دنیا نه جای ماست از اینجا فراتریم

خاطرات هر روز در درونم فریاد میزنند
گمان می کردم من همانم و دیگران نیز همان
روزهای گذشته در درون آلبوم عکسم نفس می کشند
و هرگاه می دیدمشان حس خوش روزهای گذشته
در درونم بیدار می شد
اما بیهوده می پنداشتم
امروز بوی خودش را داشت و آدم ها هم رنگ و بوی دیگری
دیگر خاطرات گذشته قابل بازسازی نخواهند بود و
تا ابد در کنج ذهنم و دفترم باقی می مانند.
هربنای تاریخی را می توان با کمی تغییر به روز اولش نزدیک کرد
اما حس و حال آدم ها را هرگز..
چیزی از گذشته در درونم باقی مانده که شبیه امروز است..
چیزی از گذشته در آدم ها باقی مانده که شبیه امروز نیست..
و این حال را خراب می کند و
حقیقت انکار ناشدنی حال را به صورتم می کوبد..
هر قدر جست و جو میکنم بی ثمر است
پرده ها که کنار بروند نه تو همانی و نه شاید من!



کیهان ژولیده انارکی

(میل قمر)

من از دلواپسی های، دلم ، هر شب خبر دارم
نه صبری بر دلم مانده نه نوری در بصر دارم
من از نسل سلیمانم ، و یا از نسل کنعانم
نمی دانم . چرا هرشب، چنین میل قمر دارم
خلاق جمله خوانندم ، به رندی خراباتم
خرابات ار مغان باشد دگر از وی حذر دارم
الا ای شیخ شیرازی دری را بسته ای بگشا
غزل را گفته ای جانا که من چشمی بدر دارم
دوچشم خویش بگشودم که بینم روی زیبارا
نگفتی چشم بر بندم که قلبی پر شرر دارم
الا ای مرغ خوش آوا بخوانش دم بدم امشب
اگر شه بیت اشعارم دو چشمم بر سحر دارم
غزل از دست ژولیده به تنگ آید چرا هرشب
خدایا عاشقی هستم و عشقی را به سردارم

در شبستان خیال
دل من چشم گشود
به طلوعی ابدی
و قناری که تلاوت میکرد
نغمه های ازلی
و سپیده به نمکدان نور
به شب سوخته طعمی میداد
کودک طبع من اینجا
زیر این شُرشر باران
چه تبی میگیرد
گذرا باشی شب
گذرا باشی تب
دور این تیرگی تار تنیده به دلم
گذرا باشی ابر



سعیده اسماعیلی "تنها"

درد فراق

عشق مشهود است و حاجت بر سر اقرار نیست
خوشدلی در چارچوب این رقم پرگار نیست
من که غیر از عشق مه رویان ندارم چاره ای
می کشم درد فراقش، گر علاجش یار نیست
می شود آیا بماند یاد من در خاطرش
عاشق آرزو گل من رسم هر دلدار نیست
در سحرهایی که می سایم سری بر درگهش
غیر ماه و چشم من چشم کسی بیدار نیست
گر چه رسوا گشته ام در سوز ساز عاشقی
در سرم غوغاست گرچه او دلش غم خوار نیست
مثل پروانه تمام هستی ام را سوختم
این دل دیوانه در دیوانگی هوشیار نیست
غافل از اینکه فنا شد عمر من در دوری ات
تو ندانستی که دنیا را سر تکرار نیست



منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل
ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.
tolodaily@gmail.com